

جبهه‌ی ملی و علم

ح. ا.

□ جبهه‌ی ملی ایران در ۱۳۲۸ با انتخاب یک هیات هفت نفره از مدیران جراید (محمد رضا جلالی نائینی، عباس خلیلی، احمد زیرک زاده، ابوالحسن عمیدی نوری، سیدحسین فاطمی، حسین مکی و احمد ملکی) به رهبری دکتر محمد مصدق تشکیل شد، با تحصن در برابر برای اعتراض به آزادنبودن انتخابات در مهر ۱۳۲۸ به فعالیت آغاز کرد، با خلع ید از انگلیس به اوج رسید و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سقوط کرد.

چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، «جبهه‌ی ملی دوم» به دعوت دکتر غلام حسین صدیقی در تیر ۱۳۳۹ تشکیل شد و در جهت مشارکت در انتخابات به تحرکاتی پرداخت. هنگامی که در دی ۱۳۳۹ جان اف کندی از حزب دموکرات به ریاست جمهوری امریکا رسید، جبهه‌ی ملی امکان بیش تری برای ابراز مطالبات دموکراتیک خود یافت و هنگامی که در اردیبهشت ۱۳۴۰ دکتر علی امینی از سوی امریکا بر شاه تحمیل شد، جبهه‌ی ملی تظاهرات وسیع و موثری (با شرکت تقریباً یکصد هزار نفر) در میدان جلالیه (پارک لاله‌ی فعلی) راه انداخت که اللهیار صالح آن را «همه‌پرسی» اعلام کرد. امینی که مستقل از شاه عمل می‌کرد، با جبهه‌ی ملی آمادگی همکاری داشت، ولی جبهه‌ی ملی با او همکاری نکرد و در نتیجه، دولت امینی تضعیف شد و شاه در سفر به امریکا متعهد شد که اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها را شخصاً به انجام برساند.

پس از سقوط امینی در تیر ۱۳۴۱، اسدالله علم نخست‌وزیر شد و علم در اجرای فرمان شاه در مقام استفاده از جبهه‌ی ملی و تحریک آنان به قبول مشارکت سیاسی در چارچوب نظام سیاسی حاکم برآمد. دکتر مهدی آذر در مقاله‌ی که به یادبود اللهیار صالح (وفات فروردین ۱۳۶۰) در ۱۳۶۸ در مجله‌ی آینده نوشت، به عنوان خاطرات از پیشنهادهای علم به اللهیار صالح دائر به قبول پُست وزارت در کابینه‌ی او سخن گفت و از جمله این که شاه حتماً پیشنهاد کرده است که سرپرستی و تربیت ولیعهد هم به عهده‌ی اللهیار صالح گذاشته شود. من خود در این مذاکرات، تردید داشتیم و بعد صحت و سقم آن را از یکی از دست‌اندرکاران که در آن ایام دست راست اسدالله علم بود؛ پرسیدم و ایشان به کلی این گونه مذاکرات را بی‌اساس و زاده‌ی تخیل خاطرهنویسان خواندند. باری، علم به تعقیب شعار اصلاحات مورد نظر در جهت ترویج مشارکت سیاسی عامه‌ی مردم با تشکیل انجمن‌های ایالتی و

ولایتی، آزادی زنان، اصلاحات ارضی و آنچه بعد «انقلاب شاه و ملت» نام گرفت، ادامه داد. در این وقت، با موضع‌گیری ضد سلطنتی و ضد استبدادی آیت‌الله خمینی و در پی آن رویداد خونبار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، جبهه‌ی ملی در صحنه‌ی مبارزاتی به کلی به انزوا کشیده شد. آیت‌الله خمینی در ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ (عاشورای ۱۳۸۳ق) در قم سخنرانی تندی بر ضد شاه و سیاست او کرد و در نتیجه سحرگاه سه روز بعد، ماموران امنیتی او را در قم دستگیر کرده و به زندانی در تهران منتقل کردند. در پی انتشار این خبر، مردم قم و سپس تهران در روز سوم شهادت امام حسین به تظاهرات قهرآمیز پرداختند و چون شعبان بی‌مخ دسته‌ی سینه‌زنی خود را برای ارباب راه‌پیمایی مذهبیون ضد شاه بسیج کرده، دسته‌ی طیب حاج‌رضایی به سینه‌زنان و تظاهرکنندگان طرفدار آیت‌الله خمینی پیوست.

اسدالله علم که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نخست‌وزیر ایران بود، برابر یادداشت‌های خودش، عقیده داشت که برای حکومت در ایران، فقط مختصری عقل اما زور زیاد لازم است، به همین دلیل در برخورد با رویداد ۱۵ خرداد، دستور داد تظاهرات را با شدت عمل سرکوب کنند و چون خبر کشت و کشتار به شاه رسید، شاه واهمه کرد و علم به عرض رسانید که اجازه بدهید من با مسوولیت خودم این غائله را بخوابانم، اگر موفق شدم که سلطنت شما برقرار و من هم خدمتگزار خواهم ماند، اگر من موفق نشدم مرا محاکمه و اعدام کنید. معذک شاه، ترسید و از طریق حسین علا (وزیر دربار وقت) کمیسیونی از رجال قدیم از جمله عبدالله انتظام (رییس شرکت نفت) را به استمالت و دل‌جویی علماً به قم فرستاد و چون شدت عمل دولت به نتیجه رسید، علم به فرستادن میسیون به قم اعتراض کرد، شاه همان‌طور که در گذشته دوست نزدیک سویسی‌اش را که سفارش او را به سفارت انگلیس فرستاده بود، متهم کرد که بی‌اجازه‌ی او فضولی کرده و لذا او را از خدمت راند، در این مقطع هم مدعی شد که علا از طرف خودش چنین اقدامی کرده و لذا علا و انتظام را از کار برکنار کرد.

جبهه‌ی ملی نه از جهت ارتباطاتی و تشکیلاتی با تحرک خونبار ۱۵ خرداد پیوندی داشت و نه از جهت فکری و ایدئولوژیک می‌توانست با آن احساس هماهنگی کند و نه در عین حال از جهت استراتژیک و راهبردی می‌توانست این واقعیت سیاسی / انقلابی را که منجر به کشته‌شدن تعدادی از تظاهرکنندگان شده بود، نادیده بگیرد. در نتیجه، جبهه‌ی ملی وقایع ۱۵ خرداد را نه تأیید و نه تکذیب کرد؛ در حالی که طرفداران اسلام‌گرای جبهه‌ی ملی که بعدها به «ملی - مذهبی» معروف شدند، از این حرکت پشتیبانی می‌کردند و همین اختلاف نظر هم موجب جداشدن مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی و دوستان ایشان از جبهه‌ی ملی و تشکیل نهضت آزادی شد. دکتر محمد مصدق هم از جبهه‌ی ملی دوم ناراضی بود، لذا اللهیار صالح طی نامه‌ی به مصدق از ریاست هیات اجرایی جبهه‌ی ملی استعفا کرد و در نتیجه عملاً جبهه‌ی ملی تا ۱۳۵۶ که مقدمات انقلاب اسلامی شروع شد، منقطع بود.